

فهرست

۱	مقدمه
۷	۱. کشتی دیوانگان
۴۹	۲. حبس بزرگ
۷۷	۳. دیوانگان
۹۹	۴. چهره‌های جنون
۱۴۵	۵. پزشکان و بیماران
۱۸۷	۶. وحشت عظیم
۲۱۳	۷. مرزباندی جدید
۲۳۷	۸. تولد آسایشگاه
۲۷۷	نتیجه
۲۸۹	یادداشتها
۲۹۷	نمایه

تذکر

این کتاب کوتاه‌شده نسخه جامع تاریخ چنون (انتشارات پُلن، ۱۹۶۱) است. نسخه حاضر، که مؤلف در سال ۱۹۶۴ برای انتشارات پُلن تنظیم کرد، در عین حفظ ساختمان کلی کتاب، عمدتاً شامل بخشهايی از آن است که به جنبه‌های جامعه‌شناسنی و تاریخی موضوع می‌پردازد.

مقدمه

پاسکال می‌گفت: «دیوانگی بشر آن چنان ضروری است که دیوانه نبودن خود شکل دیگری از دیوانگی است.» و داستایوسکی در دفتر خاطرات یک نویسنده نوشت: «برای آنکه از عقل سلیم خود مطمئن شویم، راه چاره آن نیست که همسایه‌مان را محبوس کنیم.»

تاریخ این شکل دیگر دیوانگی را باید نگاشت؛ شکل دیگری که در آن خرد حاکم انسان همسایه او را محبوس می‌کند و انسانها از طریق این عمل و با واسطه زبان بیرحمانه نادیوانگی با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند و وجود یکدیگر را به رسمیت می‌شناسند. باید لحظه‌ای را در باییم که بشر به رفع بلای دیوانگی همت گماشته بود ولی این عمل هنوز در حاکمیت حقیقت، قطعی و ماندگار نشده بود یا شور و سودای اعتراض، دوباره به آن جان نداده بود. باید تلاش کنیم در اعماق تاریخ به درجهٔ صفر دیوانگی در سیر جنون دست باییم، یعنی زمانی که «تجربه»^۱ انسان از جنون یکدست و نامتمایز بود، زمانی که مرزبندی [میان عقل و جنون] خود هنوز مرزبندی نشده بود. باید این «شکل دیگر» را از همان ابتدای

۱. این کلمه در تاریخ جنون نه بر تجربهٔ زیستهٔ فردی، بلکه به طرزی مبهم بر ادراک فرهنگی سوژه‌ای جمعی و تاریخی دلالت دارد. فوکو تعریف روشی از این کلمه به دست نمی‌دهد و تمايز معنایی دقیق آن را با کلمات دیگری چون *conscience* (ذهنیت)، (sensibilité) (حساسیت اجتماعی)، یا *perception* (ادراک)، که مکرر در این کتاب به کار رفته‌اند، روشن نمی‌کند. در ویرایش نخستین ترجمهٔ فارسی جنون، برای انتقال معنای حاضر و جلوگیری از مشتبه شدن آن با مفهوم رایج این کلمه، در برگرداندن از کلماتی چون برداشت، تصویر و ... استفاده کرده بودم. در ویرایش حاضر به دلیل ترجیح دادم خود کلمهٔ تجربه را به کار ببرم؛ اولاً تجربهٔ موضوع نظر فوکو در این کتاب هرچند عمده‌تاً به تجربهٔ ذهنی و نحوه ادراک یک عصر ارجاع دارد، تجربهٔ عینی و شکل‌گیری نهادها و رویه‌های اجتماعی مرتبط با جنون را نیز در بر می‌گیرد؛ ثانیاً به کار بردن کلماتی چون برداشت یا ذهنیت ابهام این کلمه و نبود تمايز معنایی روش آن را با واژه‌های دیگری که گاه بوضوح در حکم مترادف آن به کار رفته‌اند از نظر پنهان می‌کند. در عین حال، در ترجمةٔ فارسی، هرچا این کلمه در معنای مذکور و غیرمعارف آن به کار رفته میان گیوه قرار گرفته است. —م.

۲ تاریخ جنون

راهش توصیف کرد و دریافت که چگونه در یک سوی حرکت خود، خرد را به جاگذاشت و در سوی دیگر دیوانگی را، آنچنان که از آن پس خرد و دیوانگی نسبت به هم بیرونی شدند، راه بر هر گونه تبادل بستند و هر یک برای دیگری حکم مرده را یافتد.

بی‌شک فعالیت در چنین حیطه‌ای چندان آسان نیست. برای عبور از آن لازم است از راحت‌طلبی و تکیه بر حقایق نهایی چشم بپوشیم و دانسته‌های احتمالی ما درباره جنون هرگز نباید راهنمای حرکتمان باشد. هیچ یک از مفاهیم آسیب‌شناسی روانی (psycho-pathologie)، حتی (و بخصوص) با درگیر شدن ضمنی در بازنگری (rétrospection) به جنون، نباید سامان‌بخش کار ما باشد. آنچه اساسی است، عمل انفکاک جنون است نه علمی که پس از تحقق این انفکاک، و در آرامشی که دوباره برقرار شد، به وجود آمد. آنچه اصل است، انقطاعی است که میان خرد و نابخردی فاصله ایجاد کرد؛ قدرت خرد بر آنکه جوهر نابخردی را به مثابه دیوانگی، خطایا بیماری از آن سلب کند، به نحوی بارز از آن انقطع ناشی شد. بنابراین باید از این منازعه نخستین و اولیه سخن گفت بی‌آنکه تصور پیروزی یا حق پیروزی را به ذهن راه داد. باید از این عمل مکرر در تاریخ سخن گفت و هر آنچه را نشان از پایان کار یا استقرار حقیقت دارد از خاطر دور کرد. باید از عمل انقطاع، از فاصله ایجاد شده و از خلاً میان خرد و غیر خرد سخن گفت بی‌آنکه به تمامیت و کمال چیزی تکیه کرد که خرد ادعا می‌کند آن است.

تهها و تنها در آن صورت است که قادر به ادراک قلمروی خواهیم شد که در آن مجذون و عاقل، در حالی که از هم جدا می‌شدند اما هنوز منفک نبودند، با زبانی بسیار ابتدایی، بسیار زمخت، که بسی زودتر از زبان علم پدید آمد، گفتگوی جدایی خود را آغاز کردند. این گفتگو گواهی‌ای گذرا بود بر آنکه آن دو به هر حال هنوز با هم سخن می‌گویند. دیوانگی و نادیوانگی، خرد و نابخردی، به طرزی مشوش و نامتمایز در این قلمرو جای داشتند. تا زمانی که آن دو هنوز با عنوان دیوانگی و عقل وجود نداشتند، از یکدیگر جدایی‌ناپذیر بودند و در

تبادلی که آنها را از هم جدا می‌کرد، هر یک برای دیگری و نسبت به دیگری وجود داشت.

انسان مدرن در قلمرو آرام و بی‌کشمکشی که در آن جنون بیماری روانی تلقی می‌شود، دیگر با دیوانه گفتگویی ندارد؛ در یک سو انسان عاقل جای دارد که پزشک را به نمایندگی از خود به سوی جنون می‌فرستد و بدین ترتیب هر نوع رابطه با جنون را خارج از کلیت مجرد بیماری ناممکن می‌کند؛ در سوی دیگر دیوانه جای دارد که با غیر خود تنها با میانجی خردی که آن هم مجرد است ارتباط حاصل می‌کند؛ خردی که در نظم، بندهای جسمانی و اخلاقی، فشار بی‌نام و نشان گروه و ضرورت تطبیق با هنجارها و معیارهای حاکم متجلی می‌شود. بین آن دو زبان مشترک وجود ندارد، یا بهتر است بگوییم دیگر وجود ندارد. تلقی جنون به مثابه بیماری روانی در اوآخر قرن هجدهم، خبر از گفتگویی قطع شده داشت، نشان آن بود که جدایی عقل و جنون امری محقق است و سبب شد آن کلمات ناکامل و فاقد قواعد ثابت نحو که با لکنت ادا می‌شدند و ارتباط میان دیوانگی و عقل باواسطه آنها صورت می‌گرفت، به بوئه فراموشی سپرده شوند. زبان روانپزشکی، که تک‌گفتار عقل درباره و ناظر بر جنون است، جز در چنین سکوتی نمی‌توانست ایجاد شود.

من نمی‌خواستم از تاریخچه این زبان سخن گویم؛ هدفم بیشتر آن بود که باستان‌شناسی این سکوت را مطرح کنم.

یونانیان با آنچه $\beta\mu\rho\iota\varsigma$ ^۱ می‌نامیدند، پیوند داشتند. این رابطه صرفاً رابطه حاکم و محکوم نبود؛ وجود تراسیماخوس^۲ یا کالیکلس^۳ برای اثبات آن کافی است، هر چند گفتار امثال آن دو در چارچوب دیالکتیک اطمینان بخش سقراط به ما رسیده است. اما لوگوس^۴ یونانیان وجه متقابل نداشت.

۱. ناسنجیدگی، بی‌اعتدالی

۲. Thrasymaque، خطیب سوfoسطایی یونانی، که در قرن پنجم ق.م در آتن درس می‌گفت. او از مخاطبان سقراط در جمهوری افلاطون است. —م.

۳. Callicles، یکی از شخصیتهای گرگیاس افلاطون. او در برابر عدل که آموزه سقراط بود، خشونت و عدم اعتدال را مجسم می‌کرد. —م.

4. Logos

۴ تاریخ جنون

انسان اروپایی از آغاز قرون وسطی با چیزی پیوند داشت که آن را به نحوی نامشخص دیوانگی، زوال عقل و بی خرد می‌نامید. شاید خرد غربی عمق خود را تا حدی مدیون این حضور اسرارآمیز باشد، همان‌طور که *σωφροσύνη*^۱ سخنوران پیرو سقراط نیز ممکن است حاصل احساس خطرناشی از حضور *βίβλη*^۲ بوده باشد. به هر حال رابطه خرد-بی‌خردی یکی از جنبه‌های اصیل و بدیع فرهنگ غرب است. این رابطه قرنها پیش از آنکه هیرونیموس بوش^۳ چشم به جهان گشاید در فرهنگ غرب حضور داشت و بسی پس از مرگ نیجه و آرتو^۴ نیز دوام خواهد یافت.

این رویارویی خرد و بی‌خردی که در ورای عرصه زبان خرد صورت می‌گیرد، چه ماهیتی دارد؟ تأمل در چند و چون این امر، تأملی که به روند افقی تکامل خرد ندارد بلکه در عمق زمان، در صدد ترسیم آن خط مداوم عمودی است که در سرتاسر تاریخ فرهنگ اروپایی همواره خرد را با غیرخود رویارو کرده و بهنجاری و قاعده‌مندی آن را بر مبنای نابهنجاری و بی‌قاعده‌گی اش سنجیده است، ما را به کجا رهنمون می‌شود؟ این کندوکاو ما را به سوی کدام حیطه می‌برد، که نه تاریخ شناخت است، نه تاریخ صرف است، نه غایت‌شناسی (*téléologie*) حقیقت بر آن حاکم است و نه تسلسل عقلایی علل، که اینها اصلاً پس از انفکاک خرد و بی‌خردی معنا می‌یابند؟ بی‌شک در این حیطه بیشتر محدودیتهای یک فرهنگ مطرح است تا هویت آن.

۱. حکمت

۲. Hieronymus Bosch (1450 – 1516)، نقاش فلامان که در میان فرانسوی زبانان به *ژرم* بوش شهرت دارد، موضوع آثار او، با درونمایه‌ای مذهبی یا دنیوی، اغلب عجیب، هولناک، وهم‌آسود و دوزخی است و تمثیلهایی که به کار برده فهم آنها را دشوار کرده است. آخرین آثارش ترسیم تنهایی انسان و بهخودوانهادگی است. آثار او بر بسیاری از هنرمندان قرن بیستم، بویژه سوررئالیست‌ها، تأثیری بسزا داشته است. —م.

۳. Antonin Artaud (1896 – 1948)، نویسنده فرانسوی. در جوانی به گروه سوررئالیست‌ها پیوست و در شعر طبع آزمایی کرد. سپس در حبطة هنرهای نمایشی به کار پرداخت و با بزرگانی چون دولن، پتیونف و ژروه همکاری کرد. در سال ۱۹۳۲ بیانیه «تئاتر شقاوت» (*Manifeste du théâtre de la cruauté*) را منتشر کرد. روح پر شور و ناآرام او در آثارش تجلی یافته است که از آن میان می‌توان تئاتر و همزدش، نامه‌های روز و ونگوگ و خودکشی جامعه را نام برد. —م.

عصر کلاسیک^۱، از زمان ویلیس^۲ تا دوره پینل^۳، از هنگامی که خشم و غصب اُrst^۴ از قلم راسین بیرون چکید تا آن زمان که گویا^۵ خانه مرد ناشنوا را به تصویر کشید و مارکی دُساد^۶ ژولیت را نوشت، مقطعی تاریخی است که در آن زبانی که تبادل و ارتباط میان جنون و عقل در قالب آن صورت می‌گرفت، اساساً تغییر کرد. در تاریخ جنون، دو واقعه با وضوح بسیار معرف این تغییرنده: یکی تأسیس بیمارستان عمومی در ۱۶۵۷ و «حبس بزرگ» فقراء؛ دیگری آزاد کردن دیوانگان دریند در بیمارستان بیستر در ۱۷۹۴. ابهام آنچه در فاصله میان این دو

۱. مراد عصری است که از نیمة قرن هفدهم آغاز و تا پایان قرن هجدهم به طول انجامید و از لحاظ نظری و فلسفی، دوره حاکمیت خرد بود. —م.

۲. Thomas Willis (۱۶۷۵–۱۶۲۱)، پزشک انگلیسی. او به دلیل مطالعات درباره دستگاه عصبی شهرت فراوان یافت. اثر بسیار مشهورش تشریح مغز و توصیف اعصاب و عملکرد آنها، در زمان خود کاملترين کتاب در این زمینه و نیز نخستین اثری بود که جریان خون را در مغز توصیف می‌کرد. ویلیس معتقد بود می‌توان چگونگی کار بدن را از طریق فعل و افعالات شیمیابی توضیح داد. —م.

۳. Philippe Pinel (۱۸۲۶–۱۷۳۵)، پزشک فرانسوی. از جمله نخستین پژوهشکاری بود که دیوانگان را از زنجیر آزاد کرد و با بیمار تلقی کردن آنان، در درمانشان تلاش کرد. رساله‌فلسفی-پژوهشی در باب جنون یاماپنا از جمله تأثیفات اوست. —م.

۴. Oreste، از چهره‌های اساطیری یونان، پسر آگامون و کلیتمنسترا که انتقام قتل پدر خویش را از مادر خود و همسرش، اگیست، گرفت. زندگی اُrst الهام‌بخش بسیاری از نویسنده‌کان شد: اشیل، سوفوکلس، اورپیدس، راسین، ولتر، گوته، زیرودو و بالآخره سارتر. —م.

۵. Francisco de Goya (۱۸۲۸–۱۷۴۶)، نقاش اسپانیایی. نقاش دربار اسپانیا بود و چهره بسیاری از درباریان را به تصویر کشید، اما کمک به ترسیم دردها، ناکامی‌ها و فجایع بشری علاقه‌مند شد. در اواخر عمر شنوابی خود را از دست داد و در خانه بیلاقو اش در انزوا به زندگی خویش ادامه داد. از سال ۱۸۱۸ دیوارهای این خانه را، که به خانه مرد ناشنوا (Quinta del Sordo) شهرت یافته بود، با نقاشیهای غریب و وهم‌آور خود تزئین کرد. این نقاشیهای دیواری اکنون در موزه شهر پرادو نگهداری می‌شود. —م.

۶. Marquis de Sade (۱۸۱۴–۱۷۴۰)، نویسنده فرانسوی. ساد که فرزند یک دیپلمات بود، به مناصب مهم دولتی اشتغال داشت. اما زندگی هرزه و بی‌بند و بارش او را به کرات به زندان کشید و حتی حکم مرگ برایش صادر شد. در دوران اسارت آثاری نوشته که تنها پس از انقلاب فرانسه توانت آنها را منتشر کند. آثارش: ژوستین یا بدبهختی‌های تقو، فلسفه در تالار زنانه، داستان جدید ژوستین، و ژولیت، در زمان خود او به دلیل انحراف از اصول اخلاقی محکوم بود، اما منتقدان قرن بیستم این آثار را تجلی نبوغ او دانسته‌اند. ساد از سال ۱۸۰۳ در دیوانه‌خانه شراثن بستری بود و در همان جا درگذشت. —م.

۶ تاریخ جنون

واقعه خاص و متقارن گذشت، تاریخ‌نگاران پزشکی را دچار مشکل کرده است؛ بعضی آن را سرکوبی کورکورانه در نظامی مطلقه دانسته‌اند و بعضی دیگر آن را کشف تدریجی و پیشرونده حقیقت اثباتی (*vérité positive*) جنون توسط علم و بشردوستی تعبیر کرده‌اند. در واقع، در پس این معانی برگشت‌پذیر و غیرقطعی، ساختاری وجود داشت که این ایهام را از میان نمی‌برد بلکه خود عامل آن بود. همین ساختار است که بیانگر گذر از «تجربه» قرون وسطایی و اولمانیستی جنون به «تجربه» کنونی است که آن را در چارچوب بیماری روانی محصور می‌کند. از قرون وسطی تا عصر رنسانس، منازعه انسان با دیوانگی منازعه‌ای پر رنج و جدل بود که انسان را با نیروهای نهانی عالم رو در رو می‌کرد؛ در آن حال، تصاویری که در آنها از هبوط بشر، تحقق مشیت الهی، حیوان، استحاله^۱ و اسرار شگفت‌انگیز معرفت سخن می‌رفت، «تجربه» انسان از جنون را در خود فراگرفته بود. در عصر کنونی، «تجربه» ما از جنون در چنگ آرامش علمی است که از فرط شناختن جنون، آن را فراموش کرده است. رسیدن از «تجربه» قرون وسطایی جنون به «تجربه» کنونی، از طریق دنیایی صورت گرفت عاری از تصاویر و تصورات [قرون وسطایی] و بی‌بهره از بینش اثباتی؛ در نوعی شفافیت خاموش که ساختاری عظیم و ساکن را به صورت نهادی بی‌صدا، عملی بی‌چون و چرا و معرفتی بی‌واسطه عیان می‌کرد. این ساختار نه به حیطه رنج و جدل تعلق داشت نه به قلمرو شناخت؛ نقطه‌ای بود که در آن، تاریخ در وضعیت تراژیکی که هم بانی تاریخ است هم نافی آن، ساکن مانده بود.

۱. مفاهیمی که در انجل و بویزه در «مکائضه» یوحا در قالب استعاره و تصویر ذهنی بیان شده است. در فصل اول کتاب، در این باره و نیز در باب رابطه جنون با معرفت به اسرار عالم بیشتر سخن می‌رود. —۳